

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء
سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۰، پیاپی ۹۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

تاریخ هخامنشی در منشور کورش

مهرداد قدرت دیزجی^۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۵/۲

تاریخ تصویب: ۹۲/۶/۹

چکیده

به سبب گسست در تاریخ نگری ایرانیان که با یورش مقدونیان پیش آمد، آنچه امروز از تاریخ هخامنشی می دانیم، بیشتر بر پایه‌ی مدارکی است که در کاوش های دو سده‌ی گذشته به دست آمده است. در این میان، منشور کورش بزرگ نخستین نوشته از نخستین پادشاه هخامنشی است که از زمان پیدایی تا کنون کانون بیشترین پژوهش ها بوده است. منشور کارنامه‌ی کورش است که پس از واپسین اقدام بزرگ او، یعنی تسخیر بابل نگاشته شد و گذشته از داده‌های ارزنده‌ای که از این بزرگ ترین رویداد تاریخ هخامنشی دارد، گزارش معتبری نیز از نیاکان کورش و اقدامات پیشین او به دست می دهد.

واژه های کلیدی: تاریخ هخامنشی، منابع تاریخی، منشور کورش.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه mghodratdizaji@gmail.com

مقدمه

دوره‌ی هخامنشی تاکنون بیش از همه‌ی دوره‌های ایران باستان، توجه پژوهندگان را به خود جلب کرده است. یکی از دلایل این امر، فراوانی مدارکی است که از این دوره به دست آمده است. هرچند مادها نخستین سلسله‌ی ایرانی بودند که فلات ایران را برای نخستین بار در تاریخ آن یکپارچه کرده، فرمان‌روایی بر آن را به عهده گرفتند، تاکنون از مادها یا به زبان مادری نوشته‌ای به دست نیامده است و آنچه امروز از آنان می‌دانیم، اغلب بر پایه‌ی نوشته‌های آشوریان، بابلیان، و یونانیان استوار است؛ ولی هخامنشیان از همان آغاز پادشاهی، نوشته‌هایی از خود و یا به زبان ایرانی به یادگار گذاشتند که امروزه از اسناد برجسته‌ی تاریخ این دوره شمرده می‌شوند. همچنین، ایرانیان هخامنشی و ملل تابعه شمار زیادی مدارک نوشتاری به زبان‌های غیرایرانی برجای نهاده‌اند که روشنی بسیاری بر تاریخ اداری ایران افکنده است. در این میان، منشور کورش، نخستین نوشته‌ی کورش بزرگ (۵۵۹-۵۳۰ پ.م.) (Harmatta, 1971: 217) است که ارزشمندترین گزارش‌ها را درباره‌ی پایه‌گذاری این شاهنشاهی بزرگ دربردارد.

تاریخچه‌ی کشف و قرائت منشور

آگاهی از تاریخ ایران هخامنشی در ایران از دیرباز - پس از پایان دوره‌ی ساسانی - فراموش شده بود؛ ولی در اروپا این آگاهی از راه تاریخ هرودت و عهد عتیق که از روزگار باستان در دسترس بود و خوانده می‌شد، همواره وجود داشته است. در تاریخ هرودت از تسخیر بابل به دست کورش سخن رفته (Herodotus, 1926: 221-223, 235-242, 1/ 177-178, 188-192) و در عهد عتیق افزون بر آن، از «فرمان» کورش بزرگ برای بازگرداندن دارایی‌های یهودیان آزادشده از اسارت و بازسازی پرستش‌گاه آنان گفت و گو شده است (کتاب عزرا، ۱: ۳-۱ و ۲: ۱ به بعد؛ کتاب مقدس: ۱۹۰۴، ۷۳۰-۷۳۳). از این رو، در اواخر سده‌ی نوزدهم میلادی که کاوشگران اروپایی در پی یافتن آثار تمدن‌های باستانی خاورمیانه - ذکر شده در متون کلاسیک و عهد عتیق - بودند، آگاهی‌هایی از متن فرمان کورش کم و بیش وجود داشت. یابنده‌ی آن، هرمزد رسام (۱۸۲۶-

۱۹۱۰م)، از سوی موزهی بریتانیا در ۱۸۷۹م آن را نوشته شده بر استوانه‌ای گلیندر پی دیواری در ویرانه‌های بابل در عراق - که در آن زمان در قلمرو امپراتوی عثمانی بود - کشف کرد. رسام که منشور را همراه یافته‌های دیگر به موزهی بریتانیا فرستاد، از متن آن آگاهی نداشت.^۱ دیری نگذشت که روشن شدن نوشته فرمان استوانه که پنج سطر نخست آن آسیب دیده و سطرهای ۳۶ تا ۴۵ آن افتاده بود، پس از تسخیر بابل در ۵۳۹ پ.م. به فرمان کورش به خط میخی بابلی نگاشته شده و به احتمال، در حضور او و شاید به دست خود وی در پی دیوار پرستش گاه اسگیل^۲ - که پرستشگاه مردوک بود - نهاده شده بود^۳ (رزمجو، ۱۳۸۹: ۱۵-۱۶، ۲۷، ۴۷؛ Walker, 1972: 158). از این رو، این نوشته را از آن زمان به سبب شکل آن، بیشتر «استوانه‌ی»^۴ کورش می خوانند؛ هر چند به نام‌های «فرمان»^۵ کورش، «فرمان آزادی ملت‌ها»، «منشور»^۶ کورش و «منشور حقوق بشر»^۷ نیز خوانده می شود. در ایران، نام منشور برای فرمان کورش بیش از نام‌های دیگر به کار می رود (شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: ۵، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۹؛ ارفعی، ۱۳۸۹: ۱، ۲۸؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۱۱، ۷۴؛ Harmatta, 1971: 217; Walker, 1972: 159).

تئوفیلوس پینچز^۸ (۱۸۵۶-۱۹۳۴م)، آشورشناس انگلیسی، نخستین دانشمندی بود که به پژوهش در آن پرداخت و دریافت که مربوط به کورش و فتح بابل است (رزمجو، ۱۳۸۹: ۳۱). سر هنری رالینسن^۹ (۱۸۱۰-۱۸۹۵م)، خاورشناس انگلیسی و رئیس انجمن سلطنتی آسیایی، که پیش از آن سنگ نوشته‌ی بیستون را رمزگشایی و ترجمه کرده بود، با استفاده از نسخه برداری پینچز، به بررسی منشور پرداخت و توانست برای نخستین بار ترجمه‌ی آن را به انگلیسی در ۱۸۸۰م در مجله‌ی

۱. منشور امروزه به شماره‌ی ANE 90920 در این موزه نگهداری می شود (ن.ک: رزمجو، ۱۳۸۹: ۴۷).

2. Esagila

۳. گذاشتن کتیبه‌ها و لوحه‌ها در پی دیوارها و ستون‌ها، رسمی رایج در خاورزمین در دوره‌ی باستان بود که نمونه‌های آن در ایران

هخامنشی نیز دیده می شود.

4. Cylinder

5. Edict

6. Charter

7. Declaration of Human Rights

8. Theophilus G. Pinches

9. Sir Henry C. Rawlinson

انجمن سلطنتی آسیایی^۱ منتشر کند (همان: ۳۹، ۴۴). پس از ترجمه‌ی رالینسن، ترجمه‌های دیگری نیز از منشور منتشر شد که از آن میان می‌توان به ترجمه‌ی ابرهارد شرادر^۲ (۱۸۳۶-۱۹۰۸) در ۱۸۹۰م به آلمانی، ترجمه‌ی فرانتس هاینریش وایسباخ^۳ (۱۸۶۵-۱۹۴۴م) در ۱۹۱۱م به آلمانی، ترجمه‌ی لئو اُپنهایم^۴ (۱۹۰۴-۱۹۷۴م) در ۱۹۵۵م به انگلیسی و ترجمه‌ی ویلهلم آیلرز^۵ (۱۹۰۶-۱۹۸۹م) در ۱۹۷۱م به آلمانی اشاره کرد (برای مشخصات کتاب‌شناختی این ترجمه‌ها ن.ک: شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: ۶-۷؛ ارفعی، ۱۳۸۹: ۱-۲؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۴۴).

در سال ۱۹۷۰م، پاول-ریشارد برگر^۶، استاد دانشگاه مونستر^۷، دریافت که پاره‌شکسته‌شده‌ای که با شماره‌ی NBC2504 در مجموعه‌ی بابلی دانشگاه ییل^۸ نگهداری می‌شود و در ۱۹۳۲م به‌عنوان نوشته‌ای از نیونید^۹ (۵۵۶-۵۳۹ پ.م.)، واپسین پادشاه بابل منتشر شده، قطعه‌ی شکسته‌شده‌ی منشور موجود در موزه‌ی بریتانیاست که سطرهای ۳۶ تا ۴۵ آن را دربردارد. با پیوستن این قطعه به استوانه، برگر توانست برای نخستین بار، متن کامل‌تری از منشور را در ۱۹۷۵م با حرف‌نویسی و ترجمه‌ی آلمانی آن منتشر کند (ارفعی، ۱۳۸۹: ۲؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۴۴). پس از ترجمه‌ی برگر، ترجمه‌های دیگری از متن کامل منشور منتشر شد که از آن میان می‌توان به ترجمه‌ی پی‌یر لوکوک^{۱۰} در ۱۹۹۷م به فرانسه، ترجمه‌ی بهانسپتر شاولدینگ^{۱۱} در ۲۰۰۱م به آلمانی و ترجمه‌ی آرنولد و میکالووسکی^{۱۲} در ۲۰۰۶م به انگلیسی اشاره کرد (برای مشخصات کتاب‌شناختی این ترجمه‌ها ن.ک: رزمجو، ۱۳۸۹: ۴۴). جدیدترین ترجمه‌های موجود از منشور،

1. *Journal of the Royal Asiatic Society*
2. Eberhard Schrader
3. Franz Heinrich Weissbach
4. Leo Oppenheim
5. Wilhelm Eilers
6. Paul-Richard Berger
7. Münster
8. Yale
9. Nabonidus/ Nabu-aid
10. Pierre Lecoq
11. Hanspeter Schaudig
12. Arnold & Michalowski

ترجمه‌های فارسی عبدالمجید ارفعی و شاهرخ رزمجو است که هر دو در ۱۳۸۹ش/۲۰۱۰م در ایران منتشر شده‌اند.

کشف سطرهای پایانی منشور این امید را پدید آورد که روزی سطرهای آغازین آن نیز به دست آید. این آرزو در پایان سال ۲۰۰۹م به طور ناگهانی برآورده شد؛ در این تاریخ، دو قطعه‌ی شکسته از یک لوح مسطح در موزه بیریتانیا که در کاوش‌های رسام به دست آمده بودند، شناسایی شدند که در بردارنده‌ی سطرهایی از منشور و از جمله سطرهای آغازین آن بودند. همانندی سطرهای این لوح با نوشته‌های منشور نشان می‌دهد متن فرمان در زمان کورش به صورت‌های دیگری نیز نگاشته شده بوده است که هنوز به دست نیامده‌اند (رزمجو، ۱۳۸۹: ۵۹-۶۰، ۶۹).

پیشینه‌ی پژوهش و بررسی منشور

در بیشتر ترجمه‌های یادشده‌ی منشور، معمولاً شرح فشرده‌ای از متن آن و گاه تحلیل کوتاهی نیز به همراه آن دیده می‌شود. برای نمونه، ویلهلم آیلزر در ترجمه‌ی آلمانی خود از منشور، شرح جالبی از کتیبه‌های دیگر کورش و مقایسه‌ی آن‌ها با کتیبه‌های بابلی به دست داده است (Eilers, 1971: 156-160). پی‌یر لوکوک نیز در کتاب خود افزون‌بر ترجمه‌ی منشور به فرانسه، مقایسه‌ی ارزنده‌ای میان متن منشور با عهد عتیق و کتیبه‌های بابلیانجام داده است (Lecoq, 1997: 75-77).

نخستین کار پژوهشی مرتبط با منشور از آن‌الیا س جوزف بیکرمان^۱ (۱۸۹۷-۱۹۸۱م)، مورخ آمریکایی روسی‌تبار، درباره‌ی دو تحریر عبری و آرامی فرمان کورش در کتاب *عزرا* است که در ۱۹۴۶م به صورت مقاله‌ای به انگلیسی منتشر شد. بیکرمان در این مقاله می‌نویسد که برخلاف نظری که یکی از این دو تحریر را مأخوذ از دیگری و در نتیجه نامعتبر می‌داند، بررسی او نشان می‌دهد که هر دوی آن‌ها مستقل از یکدیگر بوده و فرمان رسمی کورش را منعکس می‌کنند: تحریر آرامی متن نامه‌ی رسمی کورش به زبان آرامی (زبان مکاتبه‌ای امپراتوری هخامنشی) است که اعلام شده و تحریر عبری فرمان شفاهی متن رسمی به زبان محلی است که بر جای مانده؛

1. Elias Joseph Bickerman

همان گونه که فرمان‌های دیگر هخامنشی به زبان‌های محلی دیگر اعلام می‌شد (Bickerman, 1946: 249-253). بررسی این دو فرمان از این رو اهمیت دارد که نشان می‌دهد فرمان کورش در همان زمان به زبان‌های رایج دیگر نیز نگاشته و اعلام شده بوده است.

مقاله‌ی یانوش هارماتا^۱ (۱۹۱۷-۲۰۰۴)، خاورشناس و ایران‌شناس مجارستانی، با عنوان «الگوی ادبی فرمان بابلی کورش» نخستین پژوهش مستقل متن منشور است. هارماتا با مقایسه‌ی منشور با کتیبه‌های بابلی و آشوری می‌نویسد که گذشته از خط و زبان بابلی متن منشور، سبک نگارش آن نیز الگوی ادبی رایج در میان‌رودان را می‌نمایاند (Harmatta, 1971: 219). به نوشته‌ی هارماتا، با این همه، سبک ادبی منشور را نمی‌توان در نوشته‌های بابلی هم‌روزگار کورش یافت؛ بلکه می‌بایست آن را در کتیبه‌های اواخر دوره‌ی آشوری، به ویژه کتیبه‌های آشوربانیپال دید (Ibid: 219). مقاله‌ی هارماتا تنها پژوهشی است که به‌طور جامع سبک ادبی منشور را بررسی و تحلیل کرده است؛ از این رو پیوسته به آن استناد می‌شود.

در سال ۱۹۸۳م، آملی کورت^۲ با چاپ مقاله‌ای همسو با آنچه هارماتا نوشته بود، نشان داد کتیبه‌ی استوانه‌ی کورش را - مانند آنچه که پیش از او در بابل رایج بود - باید یک کتیبه‌ی پی‌بنا شمرد که برای نشان دادن کارهای نوسازی شاه جدید تهیه شده است (Kuhrt, 1983: 83-85). وی کارکردهای دیگر منشور را نیز بر می‌شمرد؛ مانند نمایاندن سیاست‌های نادرست نبونید و برقراری نظم و قانون. مقاله‌ی کورت به همراه مقاله‌ی هارماتا از دید ریابیی الگوهای پیشین در نگارش منشور اهمیت بسزایی دارد؛ هر چند برای تاریخ‌دان امروزی پی بردن به بازتاب رخدادها در متن برای بازسازی تاریخ اهمیت بیشتری دارد.

اگر از مقاله‌ی کوتاه محمد داندامایف^۳ در معرفی منشور و محتوای آن بگذریم (Dandamayev, 1993: 521-522)، تاکنون پژوهش و ارزیابی جامعی از متن منشور به عنوان یک منبع تاریخی انجام نگرفته است؛ هر چند در هر یک از تحقیقات یادشده و همچنین در تألیفات عمومی به برخی از جنبه‌های این موضوع اشاره شده است.

1. János Harmatta

2. Amélie Kuhrt

3. Muhammad A. Dandamayev

دسته‌بندی داده‌های منشور

رویدادهای منشور گزارشی یکدست است که به کوتاهی می‌گوید که چگونه و چرا مردم بابل از فرمانروای خود ناخرسند شدند و چگونه کورش آن کشور را به آرامی گشود و با دادگری اداره کرد.

از دیرباز، در متن ۴۵ سطری منشور دو بخش شناسایی شده است (رزمجو، ۱۳۸۹: ۵۷؛ ۱۲: 217; Brosius, 2000):

بخش نخست (سطر ۱ تا ۱۹): شرح اوضاع بابل پیش از تسخیر است از زبان کاهنان یا کاتبان بابلی، و از نبونید و کورش با ضمیر سوم شخص یاد شده است.

بخش دوم که بلندتر است (سطر ۲۰ تا ۴۵): بیان اوضاع بابل پس از تسخیر است از زبان کورش با ضمیر اول شخص مفرد. متن بخش دوم به احتمال، از سوی یک مترجم در اختیار نویسنده‌ی بابلی قرار گرفته و آن نویسنده متن را به همان شیوه و سبک نوشتاری رایج در بابل - که در بخش یکم هم دیده می‌شود - تهیه کرده است. پس از نگارش منشور، کورش بی‌گمان متن آن را دیده و تأیید کرده بوده است.

تاریخ‌پژوهان متن منشور را از نظر موضوعی، به بخش‌های کوچک‌تری نیز تقسیم کرده‌اند که با هم متفاوت‌اند (شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: ۵-۶؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۵۷-۵۸؛ Wiesehöfer, 2006:44-52; Dandamayev, 1993: 521-522). در اینجا، رویدادهای منشور در یک جمع‌بندی

کلی به بخش‌های زیر دسته‌بندی شده است:

۱. معرفی نبونید و بیان تبهکاری‌های او (سطر ۱ تا ۸)؛

۲. خشم مردوک و جست‌وجوی او برای یافتن پادشاهی دادگر و گزینش کورش برای پادشاهی بابل (سطر ۹ تا ۱۵)؛

۳. افتادن صلح‌آمیز بابل و نبونید به دست کورش به یاری مردوک و پایان بدبختی‌ها (سطر ۱۶ و ۱۷)؛

۴. ستایش مردمان و بزرگان از کورش و شادی آنان و خدایان از پیروزی کورش (سطر ۱۸ و ۱۹)؛

۵. گفتار کورش در معرفی خود و تبارش (سطر ۲۰ تا ۲۲)؛

۶. درآمدن صلح آمیز کوروش به بابل و کارهای سازنده‌ی او (سطر ۲۲ تا ۲۶)؛
۷. عنایت و برکت مردوک به کوروش و پسرش کمبوجیه و سپاهیان‌ش (سطر ۲۶ تا ۲۷)؛
۸. فرمان برداری سرزمین‌ها و مردمان همسایه از کوروش (سطر ۲۸ تا ۳۰)؛
۹. بازگرداندن مردمان و نمادهای دینی آنان به میهنشان و برقراری صلح در همه جا (سطر ۳۰ تا ۳۶)؛
۱۰. هدایای کوروش (سطر ۳۷ تا ۳۸)؛
۱۱. بازسازی باروهای بابل (سطر ۳۸ تا ۴۳)؛
۱۲. (شکسته) دعای کوروش؟ (سطر ۴۴ و ۴۵).

دسته‌بندی یادشده برای پی بردن به داده‌های گوناگون منشور به‌طور کلی سودمند است؛ ولی از آنجا که مطالب منشور گاه در سطرهای گوناگون تکرار و یا با افزوده‌هایی تکمیل شده، این تقسیم‌بندی برای مطالعه و تحقیق در هریک از داده‌های منشور به کار نمی‌آید. برای نمونه، آنچه به کوروش و عناوین و کارهای او مربوط می‌شود، در چند جای متفاوت منشور آمده نه در چند سطر متوالی. بنابراین، اگر متن منشور را منبعی تاریخی بنگریم، آن‌گاه داده‌های تاریخی آن را گذشته از آنکه در کدام سطرها آمده‌اند، می‌توان بدین‌سان دسته‌بندی کرد:

۱. پادشاهی بابل پیش از واژگونی (سطر ۱ تا ۱۱)؛
۲. خاستگاه و سرگذشت کوروش (سطر ۱۲ تا ۱۴، ۲۰ تا ۲۲)؛
۳. تسخیر بابل به دست کوروش (سطر ۱۵ تا ۱۸، ۲۲ تا ۲۴)؛
۴. سیاست‌های کوروش در بابل (سطر ۱۹، ۲۵ تا ۴۵).

گزارش‌های تاریخی در منشور

هرچند منشور اطلاعات بسیار گوناگونی دارد و از دیدگاه‌های مختلف‌شایسته‌ی بررسی است، آنچه بیش از همه در آن به چشم می‌خورد، داده‌های تاریخی منشور است که آن را به سند برجسته‌ی تاریخی تبدیل کرده است. رویدادهای منشور با یک روند تاریخی و نظم منطقی توصیف شده‌اند. نخست زمینه‌ی تاریخی تسخیر بابل به دست کوروش - که همان اوضاع آن کشور و خاستگاه و کارهای کوروش است -

وصف شده، سپس با معرفی کورش و تسخیر بابل و اوضاع پس از آن ادامه یافته است. این شرح گزارشی یکدست از سلسله رویدادهای بزرگ تاریخی است که هر چند (در بخش یکم) نقش اصلی را در آن به ظاهر مردوک برعهده دارد که کورش را برمیگزیند و او را یاری می‌دهد که بر بابل چیره شود؛ با این همه اگر متن کامل منشور به دقت بررسی شود، روشن خواهد شد که در عمل، کورش نقش اصلی را در همه رویدادها دارد؛ حتی آن گاه که در آغاز منشور از نابخردی نبونید و ناخرسندی بابلیان سخن رفته، برای آن است که زمینه و انگیزه‌ی تسخیر آن کشور به دست کورش توضیح داده شود.

۱. پادشاهی بابل پیش از واژگونی

سطرهای ۱ تا ۱۱ منشور، گزارش کوتاهی از سیمای سیاسی، اجتماعی و دینی بابل در آستانه یواژگونی آن است. هر چند سطرهای نخستین منشور آسیب دیده، پیداست که از ستایش مردوک و فرمان‌روایی نابخردانه‌ی بلشزر^۱، پسر نبونید، سخن رفته است (سطر ۱ تا ۳). پس از بیان بدکرداری‌های نبونید، آمده است که او پرستشگاه‌های تازه‌ای پی افکند و آیین‌های نو به پا داشت که پیش از آن نبود (سطر ۴ تا ۶). او به ویژه به اهانت به خدایان بابلیان پرداخت و آیین‌های دینی آن‌ها را برانداخت و یا در آن‌ها دست برد و با آزار مردم، آنان را با «یوغی» سخت به نابودی کشاند (سطر ۶ تا ۸). مردوک از این کارها به خشم آمد و خدایان همراه او نیز جایگاه‌های خود را رها کردند. نبونید پیکره‌های خدایان شهرهای دیگر را به بابل آورد. مردوک بر همه یسرزمین‌هایی که پرستشگاه‌های آن‌ها ویران شده بود و بر مردم کشور بابل که همچون «کالبد مردگان» بی‌جان شده بودند، رحمت آورد (سطر ۹ تا ۱۱) و به جست‌وجوی پادشاهی دادگر پرداخت (ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۵-۴۶؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۶۳-۶۴؛ Oppenheim, 1955: 15).

در این شرح کوتاه، نکات زیر دیده می‌شود:

- تعصب دینی نبونید و کوشش او برای تحمیل آن‌ها بر مردم بابل؛
- اهانت نبونید به خدایان و باورها و آیین‌های دینی مردم بابل؛

-آزار بابلیان به دست نبونید و پسرش بلشزر و ناخرسندی آنان از حکومت بابل؛
 -آوردن پیکره‌های دینی شهرهای دیگر به بابل به دست نبونید و ناخشنودی پیروان آنها.
 هرچند تصویر ناشایست از نبونید و حکومت او ممکن است این پندار را پیش آورد که منشور نوشته‌ای تبلیغاتی است (گرچه تبلیغات همیشه جنبه‌ی منفی ندارد)، مقایسه و مقابله‌ی آن با منابع دیگری که از بابل آن روزگار به دست آمده‌اند، درستی داده‌های منشور را آشکارا تأیید و گاه تکمیل می‌کنند. درباره‌ی باورهای دینی نبونید و بی‌توجهی او به باورهای بابلیان، توصیفی همانند منشور در سالنامه‌ی نبونید^۱ و منظومه‌ی نبونید^۲ دیده می‌شود. برای نمونه، در سالنامه آمده است که به سبب غیبت نبونید از بابل، مراسم سال نو برپا نمی‌شد (ارفعی، ۱۳۸۹: ۱۳-۱۴) و «تندیس خدایانی که برای مراسم سال نو به بابل آمدند، به شهرهای خود بازنگشته‌اند» (همان: ۱۴). در منظومه‌ی نبونید، روشن‌تر و مفصل‌تر از آنچه در منشور آمده، این موضوع شرح داده شده است:

[قانون و] نظم از سوی او اجرا نمی‌شد، [او مردم عادی را با نیاز به نابودی کشاند] ... دارائیشان را [از آنان] برگرفت ... [او تندیس ایزدی بساخت] که کس هرگز در [این] سرزمیندیده بود، ... باشد که من [نبونید] (همه‌ی) جشن‌ها را حذف کنم ... او اردو را به بزرگترین (پسر) خود، به نخستین زاده‌اش سپرد، تمامی سپاه کشور را در زیر فرمان او نهاد ... اگر [من نبونید] ندانم چگونه [با قلمی نئین] بنویسم، با وجود این من [چیزهای نها] را دیده‌ام ... [نبونید] سخنان کفرآمیز بر زبان می‌ران (همان: ۱۶-۲۲، ۲۵-۲۸؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۵۳-۵۴، ۷۰).

در بخشی از عهد عتیق (کتاب ارمیای نبی، ۱: ۵ به بعد) نیز که به اوضاع زندگی یهودیان در بند در بابل و پیشگویی آزادی آنان اشاره دارد، نشان می‌دهد که یهودیان پیش از ورود کورش تا چه اندازه در زیر ستم و در آرزوی آزادی به سر می‌بردند.

۲. خاستگاه و سرگذشت کورش

از سطر ۱۲ تا ۱۴ و سپس از سطر ۲۰ تا ۲۲، نام و کارهای کورش پیش از ورود او به بابل آمده است. شماری از این داده‌ها در بخش نخست منشور (از زبان کاهنان و کاتبان بابلی) و شماری در

1. Nabonidus Chronicle
 2. Verse Account of Nabonidus

بخش دوم آن (از زبان کورش) دیده می‌شود و بی‌گمان، آنچه درباره‌ی کورش در این سطرها آمده، از زبان کورش گفته شده یا دست کم پس از نگارش، او آن‌ها را دیده است. به‌راستی می‌توان گفت این گزارش‌ها مهم‌ترین و موثق‌ترین مدارک تاریخی درباره‌ی کورش، پایه‌گذار شاهنشاهی هخامنشی، شمرده می‌شود.

نام «کورش» نخستین بار در سطر ۱۲ می‌آید و سپس در سطرهای ۲۰، ۲۷ و ۳۵ تکرار می‌شود. در اینجا، لقب‌ها و عناوین او نیز ذکر شده است: «شاهی دادگر» (سطر ۱۲)، «شاه انشان» (سطر ۱۲)، «شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و آکد، شاه چهار گوشه جهان» (سطر ۲۰). «شاه دادگر» نخستین لقب کورش است که حتی پیش از نام او می‌آید. اینکه از میان لقب‌های دیگر، این لقب را یافته یا برگزیده، باید به گرایش‌های فرهنگی او وابسته باشد؛ زیرا گذشته از اهمیت فراوانی که دادگری در *اوستا* دارد، در کتیبه‌های داریوش بزرگ (۵۲۲-۴۸۶ پ.م.) نیز به فراوانی دیده می‌شود. چنان که می‌دانیم، در این کاربرد، دادگری، نظم بخشیدن کارهای جهان مراد بوده است. گفته شده است که دادگری در اینجا به احتمال، معادل مفهوم فارسی باستان *arta* (راستی) *ar tta* (دادگری) است (Oppenheim, 1985: 545).

عنوان «شاه انشان» برای کورش در سالنامه‌ی نبونید نیز آمده است (ارفعی، ۱۳۸۹: ۱۲) و منظور از انشان/ انزان، سرزمینی است که سپس «پارس» خوانده شد (همان: ۶۸-۶۹؛ Herzfeld, 1968: 179; Hansman, 1972: 114-124; Stronach, 1974: 248; Sumner, 1974: 155; Dandamaev, 1989: 4; Kuhrt, 2007: 47). با این همه، در سالنامه، «کورش، شاه پارس» خوانده شده است (ارفعی، ۱۳۸۹: ۱۳) که گویای آن است که هر دو نام انشان و پارس در همان زمان به کار می‌رفته است. همچنین، لقب شاه انشان/ پارس نشان می‌دهد کورش از همان آغاز شاه این سرزمین بوده و به این لقب معروف بوده است. پس از کورش، نام انشان دیگر به کار برده نشد.

لقب «شاه جهان» نخستین لقب کورش پس از «شاه انشان» است. در منظومه‌ی نبونید هم «کورش شاه جهان» خوانده شده است (همان: ۲۱). جالب است که لقب «شاه بزرگ» در منشور کورش، در کتیبه‌های دیگر منسوب به او به زبان فارسی باستان در پاسارگاد هم دیده می‌شود. «شاه

بزرگ» سپس در ایران هخامنشی نیز لقبی رایج به شمار می‌رفت (Kent, 1953: 116). سومر و اکد اصطلاحی قدیمی برای بابل بوده است (Kuhrt, 2007: 73).

در سطر ۲۱ و ۲۲، گزارش ارزشمندی از تبار و نیاکان کورش دیده می‌شود: «[کورش،] پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه انشان، نوهی کورش، شاه بزرگ، شاه انشان، نیره‌ی چیشپیش، شاه بزرگ، شاه انشان، از تخمه‌ی پادشاهی‌ای جاودانه.» (ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۸؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۶۵). این گزارش با نوشته‌های دیگر گواهی می‌شود: نخست مَهر منسوب به کورش یکم در دست است با این نوشته: «کورش انشانی، پسر چیشپیش» (Brosius, 2000: 4; Kuhrt, 2007: 54). این مهر نشان می‌دهد کورش یکم (پدر بزرگ کورش دوم) پادشاه انشان و پسر چیشپیش بوده است. همچنین، در یک کتیبه‌ی آشوربانیپال (۶۶۸-۶۳۱ پ.م.)، پادشاه آشور که پس از تسخیر ایلام در حدود ۶۴۰ پ.م. نوشته شده- از کورش یکم با عنوان شاه پارسوماش (پارس) یاد شده است (Weidner, 1931-32: 4). داریوش بزرگ نیز در کتیبه‌ی بیستون تبار خود را به چیشپیش می‌رساند و بدین‌سان، تبارنامه‌ی کورش را تأیید و تکمیل می‌کند: «گوید داریوش شاه، پدر من ویشتاسپ، پدر ویشتاسپ ارشام، پدر ارشام اریارمنه، پدر اریارمنه چیشپیش، پدر چیشپیش هخامنش. گوید داریوش شاه، از آن رو ما هخامنشی خوانده می‌شویم که از دیرباز اصیل هستیم، از دیرباز خاندان ما شاهان بودند.» (بیستون، ستون ۱، سطر ۳ تا ۸؛ Kent, 1953: 116-117). اگر تبار کورش را با تبار داریوش بسنجیم، آشکار می‌شود که نیاکان آن دو به دو شاخه از یک خاندان شاهی وابسته بوده‌اند که از دیرباز، در پارس پادشاهی می‌کردند و ذکر «از تخمه پادشاهی- ای جاودانه» در منشور و «از دیرباز اصیل هستیم، از دیرباز خاندان ما شاهان بودند» در بیستون، این نکته را روشن می‌کند. هرودت تبار داریوش را چنین برمی‌شمرد: «هخامنش، چیشپیش، کمبوجیه، کورش، چیشپیش، اریارمنه، ارشامه، ویشتاسپ، داریوش» (Herodotus, 7.11; Herodotus, 1922: 323). هرودت در اینجا پادشاهان هر دو شاخه را (بدون ذکر کورش یکم) به دنبال هم آورده و آن‌ها را از هم متمایز نکرده است (یعنی شاخه‌ی ۱: هخامنش، چیشپیش، (کورش یکم)، کمبوجیه و کورش دوم؛ شاخه‌ی ۲: چیشپیش، اریارمنه، ارشامه، ویشتاسپ و داریوش). برخی از پژوهندگان از جمله آملی کورت می‌نویسند نام هخامنش در تبارنامه‌ی کورش نیست و در

تبارنامه‌ی داریوش دیده می‌شود؛ ولی تبارنامه‌ی داریوش مورد بحث است (Brosius, 2000: 73; Kuhrt, 2007: 31). در پاسخ می‌توان گفت اینکه کوروش نیاکان خود را پیش از چیشپیش نام نبرده، نمی‌تواند دلیلی باشد برای آنکه پدر چیشپیش (هخامنش) وجود نداشته است. همچنین، داریوش نیاکان خود را با جزئیات بیشتری ذکر می‌کند و اینکه او نام‌های دیگری را بر نام‌های تبارنامه‌ی کوروش اضافه می‌کند، قابل توجیه است. همچنین، کورت با اشاره به سطر ۴۲ و ۴۳ در منشور- که در آن آمده کوروش ضمن بازسازی‌ها، به نوشته‌ای از «آشوربانیپال، شاهی پیش از من» برخورد کرده است- می‌نویسد که این سخن بیانگر آن است که کوروش آشوربانیپال را به‌عنوان سلف خود محترم می‌شمرد و آشوربانیپال از دید کوروش مشروعیت داشته است (Kuhrt, 2007: 75; Cf. Brosius, 2000: 11-12). ولی هیچ‌کدام از این ادعاها در منشور نیست و در هیچ‌یک از منابع دیگر هم چنین مطلبی آمده است. در منشور تنها نام آشوربانیپال آمده است نه چیز دیگر. کوروش در شرح تبارنامه‌ی خود در سطر ۲۲، اسلاف خود را کمبوجیه، کوروش یکم، و چیشپیش می‌داند که پادشاهان انشان/ پارس بودند.

یکی دیگر از داده‌های چشمگیر منشور، ذکر فتوحات پیشین کوروش است. به فتح ماد در سطر ۱۳ اشاره شده است: «او (مردوک) سرزمین گوتیان و تمامی سپاهیان مَندَ را به فرمان‌برداری از او (کوروش) واداشت.» (گوتیان و مَندَ یا اومان‌مند، در اینجا اشاره به مادها است. ن. ک: ارفعی، ۱۳۸۹: ۵۴؛ Kuhrt, 2007: 73; Lecoq, 1997: 82). با این همه، این نوشته درباره‌ی فتح ماد گویای آن است که این فتح بیشتر یک رویداد داخلی بوده تا شکست به دست یک فاتح خارجی (Oppenheim, 1985: 547). این نکته در سالنامه‌ی نبونید به‌روشنی بیشتری دیده می‌شود: «... ایشتومگو [آستیاگ] شاه سپاهش را فراخواند و برای رویارویی با کوروش، شاه انشان، پیش رفت تا [با او در آوردگاه] روبرو شود. سپاه ایشتومگو بر او شوریدند و [او را] دست بسته به کوروش [سپاردند]» (ارفعی، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۳). در روایت هرودت (۱، ۱۲۷) نیز فتح آرام ماد و گرویدن مادها به کوروش دیده می‌شود؛ هرچند شاخ و برگ‌های بیشتری به آن افزوده شده است (Herodotus, 1926: 161-169; Cf. Dandamaev, 1989: 17).

ذکر بازسازی شوش و شهرهای دیگر به دست کورش در سطر ۳۰ و ۳۱ (ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۹؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۶۶) ممکن است اشاره‌ای به تسخیر شوش باشد. تسخیر شوش گویا پس از چیرگی بر ماد (Dandamaev, 1989: 20) روی داده است. همچنین، اشاره‌ی سطر ۱۳ به اینکه «او (مردوک) واداشت تا مردم سیاه سران به دست کورش شکست داده شوند»، ممکن است اشاره‌ای به تسخیر ایلام باشد. به نوشته‌ی لوکوک (1997: 76 & 182)، مردان سیاه‌سر احتمالاً ایلامی-های سیاه‌پوست بودند که روی نقش‌برجسته‌های رنگارنگ کمان‌داران هخامنشی در شوش با پوست سیاه نشان داده شده‌اند؛ ولی به گفته‌ی ارفعی (۱۳۸۹: ۵۴) و رزمجو (۱۳۸۹: ۶۸) مردم بابل و میان‌رودان به این نام خوانده می‌شدند. در منشور اشاره‌ای به فتح لیدی نیست (درباره‌ی اشاره احتمالی سالنامه‌ی نیونید به لیدی، ن.ک: Mallowan, 1985: 413-414).

۳. تسخیر بابل به دست کورش

منشور پس از معرفی کورش و ذکر فتوحات او، به تسخیر بابل به دست او می‌پردازد و آن را به نسبت مفصل‌تر بیان می‌کند و از اینجا پیداست که فتح بابل را اوج فتوحات او می‌شمرد. اهمیت فتح بابل از آنجا نیز پیداست که این رویداد در منشور در دو جا بیان شده است: یکی در بخش یکم (سطر ۱۵ تا ۱۸) از زبان بابلیان و دیگری در بخش دوم (سطر ۲۲ تا ۲۴) از زبان کورش. با این همه، در بخش یکم، برای توجیه سلطه‌ی کورش گفته شده که این سلطه ناشی از خواست مردوک بوده است:

(سطر ۱۵) [مردوک] او [کورش] را فرمود که به سوی شهر وی، بابل، پیش رود. (مردوک) او (=کورش) را برانگیخت تا راه بابل را در سپرد (و خود) همانند دوست و همراهی در کنار وی همواره گام برمی‌داشت. (سطر ۱۶) (در حالی که) سپاهیان بی‌شمار او که همانند (قطره-های) آب یک رود به شمارش در نمی‌آمدند، پوشیده در ساز و برگ جنگ، در کنار وی گام بر می‌داشتند. (سطر ۱۷) او (=مردوک) بی‌هیچ کارزاری وی (=کورش) را به شهر خویش، بابل، فرا برد. (مردوک) بابل را از هر بدبختی برهاند (و) نبونید را، پادشاهی که وی (=مردوک) را پرستش نمی‌کرد، به دست او (=کورش) سپرد. (سطر ۱۸) همه‌ی مردم بابل، همگی (مردم) سومر و اکد، (همه‌ی) شاهزادگان و فرمانروایان به وی (=کورش) نماز بردند و

بر دو پای او بوسه دادند (و) از پادشاهی اش شادمان گردیده، چهره‌ها درخشان کردند (ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۷-۴۸؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۶۴-۶۵).

در بخش دوم، همین سخنان را کم و بیش از زبان کورش می‌خوانیم:

(سطر ۲۲) آنگاه که من (=کورش) آشتی خواهان به بابل اندر شدم، (سطر ۲۳) با شادی و شادمانی در کاخ شهریاری خویش، اورنگ سروری خویش بنهادم، ... (سطر ۲۴) (و آنگاه که) سربازان بسیار من دوستانه اندر بابل گام برمی‌داشتند، من نگذاشتم کسی (در جایی) در تمامی سرزمین سومر و اکّد ترساننده باشد (همان‌جا).

ذکر نام کمبوجیه در سطر ۲۷ و ۳۵ نشان می‌دهد کمبوجیه هنگام تسخیر بابل همراه کورش بوده است.

منشور کورش به سبب آنکه از نگاه گواهان این رویداد (مغلوبان و غالبان) نوشته شده و هم به علت آنکه از سوی مدارک گوناگون هم‌زمان با آن تأیید می‌شود، مهم‌ترین منبع تاریخی در زمینه تسخیر بابل و سیاست‌های کورش در آن سرزمین شمرده می‌شود و از دیرباز نیز بیشتر به این سبب، آوازه‌ی جهانی یافته است. در این دسته از منابع، نخست منابع بابلی قرار دارند که در آن‌ها بیان روشنی هماهنگ با منشور دیده می‌شود. در سالنامه‌ی نبونید چنین آمده است:

در ماه تشریتو^۱ (= ماه هفتم، از پنجم مهر ماه تا پایان روز چهارم آبان ماه)، آنگاه که کورش بر سپاه اکّد در اوپا^۲ بر کناره‌ی رود دجله می‌تازد، باشندگان اکّد سر به شورش برداشتند، اما نبونید، باشندگان سردرگم را قتل عام کرد. در روز چهاردهم (= ۱۸ مهر ماه) (شهر) سیپ^۳ بی‌کارزار تصرف شد. نبونید بگریخت. در روز شانزدهم (= ۲۰ مهر ماه)، اوگبرو^۴ (= فرماندار گوتیوم^۵ (= آشور، شمال) و سپاه کورش بی‌کارزار به بابل آمدند. پس از آن نبونید، آن زمان که به (بابل) بازگشته بود، دستگیر شد. تا پایان ماه، گوتیان سپر (دار) درون (پرستشگاه) اسگیل^۶ جای گزیدند (اما) هیچ‌یک در اسگیل و ساختمان‌های (وابسته بدان)

1. Ta r tu
2. Upis=Upâ
3. Sippar
4. Ugbaru
5. Gutium

جنگ‌افزار حمل نمی‌کردند. زمان درست (برای اجرای مراسم) از دست نرفت. در ماه اَرخَسَمَنو^۱ (= ماه هشتم)، روز سوم (= هفتم آبان) کورش به بابل اندر آمد (ارفعی، ۱۳۸۹: ۱۴-۱۵). (Oppenheim, 1955: 306، ۱۵).

براساس این منبع، تنها نبرد میان سپاهیان کورش با سپاهیان نبونید، در اوپیس روی داد که به شکست سپاه بابل انجامید؛ ولی نبونید ساکنان شورش شهر را قتل‌عام کرد. در پی آن، شهر سپیر بدون جنگ تصرف شد و نبونید فرار کرد. در ۲۰ مهر / ۱۲ اکتبر سپاهیان اوگبرو بدون جنگ وارد بابل شدند و نبونید دستگیر شد. در ۷ آبان / ۲۹ اکتبر کورش بدون جنگ وارد بابل شد و بر همه بابل درود فرستاد (ارفعی، ۱۳۸۹: ۱۴-۲۸؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۷۰-۷۱).

در منظومه‌ی نبونید تنها اشاره‌ی کوتاهی به این رویداد شده است: «(درحالی که) کورش شاه جهان (است و) او که پیر [وزی‌هایش راستین‌اند]، ... [برای] باشندگان بابل، او (= کورش) حالت "آشتی" را فرمان داد.» (ارفعی، ۱۳۸۹: ۲۱ و ۲۳).

از میان معتبرترین و نزدیک‌ترین منابع مرتبط، باید از تاریخ بابل^۲ نوشته‌ی بروسوس^۳ (سده‌ی ۴ تا ۳ پ.م.) تاریخ‌نگار بابلی یاد کرد که به نوشته‌های کهن بابلی دسترسی داشته؛ به همین دلیل گزارش او تاحدی به نوشته‌های بابلی همانندی دارد. نوشته‌ی بروسوس از میان رفته؛ ولی از روی گزارش‌های او نویسندگان دیگر و به‌ویژه ژوزفوس^۴ (۳۷ تا ۱۰۰ م.)، مورخ رومی یهودی‌تبار، در شرح‌تسخیر بابل اغلب متکی به روایت او بودند. به نوشته‌ی ژوزفوس:

در هفتمین سال پادشاهی نبونید، کورش رهبر پارسیان که همه‌ی آسیا را به زیر فرمان آورده بود، با سپاهی بزرگ به سوی بابل تاخت. هنگامی که نبونید دریافت کورش آهنگ در آویختن با وی را دارد، لشکریان خود را گرد آورد و در بیرون شهر به جنگ پارسیان رفت، ولی شکست خورد و با چند تن از یارانش به شهر برسپا^۵ گریخت. پس از آن کورش بابل را گرفت و از آنجا که دریافته بود بابلیان آهنگ آشوبگری دارند و اگر شهر را بازگیرند، با داشتن برج و باروی استوارش پس گرفتن آن دردسر فراوان خواهد داشت، فرمود تا در دیوار

1. Arahsamnu
2. *Babyloniaca*
3. Berossus
4. Josephus
5. Barsippa

بیرونی رخنه‌ای بزرگ ایجاد کردند، آن‌گاه وی بر برسیپا تاخت تا شهر را محاصره کند و نبونید را بگیرد، ولی فرمان‌روای بابلی بی‌جنگ پیش آمد و خود را به کورش سپرد. پادشاه پارسیان با وی به نیکی و جوانمردی رفتار کرد و فرمان‌روای سرزمین کرمان را بدو داد و وی سالیان دراز در آن جا بزیست تا درگذشت.

ژوزفوس در جای دیگری می‌نویسد:

پس از دو هفته، کورش و شاهزاده کمبوجیه در میان پیشواز با شکوه مردم به بابل درآمدند. در پیش پایشان شاخه‌های گل نثار می‌کردند و از جان و دل بدیشان درود می‌فرستادند. شادی مردم را پایانی نبود، چه می‌اندیشیدند که کورش فرستاده خدایان است و آمده است تا ستم و زور را از میان بردارد و دادگری را به جای آن نشانند، آمده است تا خدایان را خرسند کند و دل بابلیان را شاد سازد و نبونید بددین بدعت‌گذار را از میان بردارد (به نقل از شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: ۲۹۹، ۳۰۳-۳۰۴).

نبونید در این گزارش‌ها دستگیر می‌شود (کشته نمی‌شود).

هروودت تصرف بدون جنگ و خونریزی بابل را همراه با ذکر داستان‌هایی به دست داده؛ ولی برخلاف انتظار، توصیف مفصل و دقیقی از این رویداد نیاورده است:

کورش آهنگ جنگ لابونتوس^۱ (نبونید)، پادشاه بابل کرد ... و از ایران به راه افتاد. چون به رود گیندس^۲ (دیاله امروزی) رسید ... سپاهیان وی از بالا و پایین بر رود زدند و به شهر درآمدند. بابل چنان بزرگ بود که گروهی از مردم تا دیری از این پیشامد آگاهی نیافتند و بیشتر بابلیان هم سرگرم برگزاری یکی از جشن‌های خود بودند و بزم و نوش داشتند، ولی هنگامی که مستی از سرشان پرید، دریافتند که کار از کار گذشته و شهر به دست پارسیان افتاده است (شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: ۲۹۶-۲۹۷؛ Herodotus, 1.188-191; Herodotus, 1926: 235-240).

آنچه در منابع تاریخی آمده، در مدارک باستان‌شناختی نیز گواهی شده است. در کاوش‌های باستان‌شناختی در بابل، به‌ویژه توسط رابرت کلدوای^۳ (۱۸۵۵-۱۹۲۵م)، باستان‌شناس آلمانی، در

1. Labynetus
2. Gyndes
3. Robert Koldeway

یافته‌های دوران تسخیر شهر، هیچ نشانه‌ای از ویرانی و نابودی بناها و خانه‌ها در زمان سقوط بابل دیده نمی‌شود؛ بلکه شواهد به‌دست آمده بیشتر تداوم زندگی روزمره در بابل را نشان می‌دهد (رزمجو، ۱۳۸۹: ۷۶ با ارجاعات؛ Dandamaev, 1989: 47 with references).

با تسخیر بابل، سرزمین‌های وابسته یا پیوسته به آن نیز به سلطه‌ی ایرانیان درآمد. این نواحی از شهر بابل تا بخش‌هایی از شبه‌جزیره‌ی عربستان و عرب‌های ساکن آن و همچنین سرزمین‌های سوریه و فینیقیه را نیز دربرمی‌گرفته است. این نکته از سطر ۲۸ تا ۳۰ پیداست:

(سطر ۲۸) همه شاهان بر اورنگ شاهی برنشسته، (سطر ۲۹) و همگی (شاهان) جهان از زبرین دریا (= دریای مدیترانه) تا زیرین دریا (= دریای پارس)، (همه‌ی) باشندگان سرزمین‌های دوردست، همه‌ی شاهان آموری^۱ (= غرب)، باشندگان در چادرها، همه آن‌ها، (سطر ۲۰) باج و ساو بسیارشان را از بهر من (= کورش) به بابل آوردند (ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۹؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۶۶).

۴. سیاست‌های کورش در بابل

در سطرهای ۱۹ (در بخش یکم) و ۲۵ تا ۴۵ (در بخش دوم) در منشور، سیاست‌ها و برنامه‌های پادشاهی کورش در بابل بیان شده است. در سطر ۱۹ پس از ذکر تسخیر بابل به دست کورش و به یاری مردوک، به امنیت اجتماعی اشاره شده؛ ولی این امر نتیجه‌ی لطف مردوک دانسته شده است. جالب است که در بخش دوم نیز برقراری امنیت و آرامش، نخستین و مهم‌ترین موضوعی است که از زبان کورش گفته می‌شود (سطر ۲۵ تا ۲۶). در همین زمینه، پس از اشاره‌ای به پسرش کمبوجیه (سطر ۲۷ تا ۲۸)، به فرمان‌برداری مقامات سیاسی سرزمین بابل و سرزمین‌های وابسته و ابقای آن‌ها اشاره می‌کند (سطر ۲۸ تا ۳۰). سپس به مهم‌ترین بخش سیاست کورش، فرمان بازگرداندن نمادهای دینی ملل دیگر و بازگرداندن مردمی که به‌اجبار به بابل آورده شده بودند، به میهن خودشان اشاره می‌شود (سطر ۳۰ تا ۳۷). سطرهای بعدی منشور (سطر ۳۸ تا ۴۵) ذکر جالبی

است از بازسازی و نوسازی باروها و دروازه‌های بابل که باز اقدامی است که به سیاست کورش برای برقراری امنیت باز می‌گردد.

در آنچه در این زمینه در منشور آمده، نکات زیر دیده می‌شود:

الف. برپایی صلح و امنیت

در این زمینه در منشور چنین آمده است: «(سطر ۲۵) [من] در پی امنیت [شهر] بابل و همه‌ی جایگاه‌های مقدسش بودم ... (سطر ۳۶) من همه‌ی سرزمین‌ها را در صلح قرار دادم.» (رزمجو، ۱۳۸۹: ۶۵ و ۶۷؛ ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۸-۴۹). در سالنامه‌ی نبونید درباره‌ی ورود سپاه هخامنشی به فرماندهی او گبره چنین آمده است:

او گبر و (= گبر یاس)، فرماندار گوتیوم (= آشور، شمال) و سپاه کورش بی‌کارزار به بابل آمدند ... تا پایان ماه، گوتیان سپر(دار) درون (پرستشگاه) اسگیل جای گزیدند (اما) هیچ‌یک در اسگیل و ساختمان‌های (وابسته بدان) جنگ‌افزار حمل نمی‌کردند. زمان درست (برای اجرای مراسم) از دست نرفت.

درباره‌ی ورود خود کورش این جملات را می‌خوانیم: «روز سوم (= هفتم آبان) کورش به بابل درآمد. شاخه‌های سبز در پیش پایش گستراندند و صلح بر شهر سایه افکند. کورش به همه‌ی بابل درود فرستاد.» (Oppenheim, 1955: 306؛ نیز ن.ک: ارفعی، ۱۳۸۹: ۱۴-۱۵). در منظومه‌ی نبونید نیز در این باره چنین می‌خوانیم: «... برای [باشندگان بابل، او (= کورش) حالت "آشتی" را فرمان داد، ... (سپاهیان را) از ا. کور^۲ دور داشت، ... [بهباشندگان] بابل (شادمانه) دلی داده شده است، ... [همه شادی می‌کنند] تا بر او چون شاه بنگرند.» (ارفعی، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۵). ژوزفوس که اطلاعاتش در این زمینه از بروسوس بابلی گرفته شده، در شرح اقدامات کورش نخست این چنین می‌نویسد: «نخستین کار کورش آن بود که مردم را دل‌آسوده کرد و آشکار نمود که خواست وی تاراج و سوختن نیست...» (به نقل از شهیازی، ۱۳۴۹: ۳۳).

به جز یافته‌های باستان‌شناختی که گویای زندگی عادی مردم بابل در زمان سقوط نبونید است (ن.ک: رزمجو، ۱۳۸۹: ۷۵؛ 47؛ Dandamaev, 1989)، الواح و کتیبه‌های گوناگون به دست

آمده از بابل و سیپر که توسط خود بابلیان نوشته شده، نشان می‌دهند که نه تنها زندگی روزمره در بابل به هم نخورد؛ بلکه مردم همچنان کارهای اقتصادی خود را به‌طور عادی ادامه می‌دادند. یکی از این اسناد، کتیبه‌ای است در موزه‌ی بریتانیا (لوح شماره‌ی ۶۰۷۴۴) درباره‌ی قرارداد دستمزد که پیش از ۲۹ اکتبر ۵۳۹ پ.م. یعنی چند روز پس از سقوط نوشته شده و نشان می‌دهد پیش از ورود کورش به شهر و در زمانی که بابل در دست سپاهیان او بود، زندگی به روال عادی خود ادامه داشته است. این نکته که در آن زمان اسنادی همچون قرارداد تعیین دستمزد در بابل تنظیم می‌شده، گویای آن است که ساکنان بابل همچنان در شهر سرگرم انجام داد و ستد روزمره‌ی خود بودند و دستگاه‌های حقوقی و دفاتر ثبت اسناد شهر نیز همچنان به کارهای عادی خود ادامه می‌دادند (برای تفصیل ن.ک: رزمجو، ۱۳۸۹: ۷۶-۷۷). الواح دیگری که از اوایل فرمان‌روایی ایرانیان در دست است، نوشته‌های منابع دیگر بابلی را درباره‌ی جریان عادی زندگی روزانه‌ی مردم تأیید می‌کند و هیچ اثری از به‌هم‌ریختگی و آشوب در بابل پس از تسخیر رانشان نمی‌دهند (رزمجو، ۱۳۸۹: ۷۷-۷۹). مدارک باستان‌شناختی و نوشتاری از شهرهای میان‌رودان نشان می‌دهند کسب و کار و خرید و فروش نخلستان‌ها، زمین، اجاره‌ی کشتی، معاملات زرگرها و مانند آن روال عادی خود را طی می‌کرده است. از دوازده سند بازرگانی مربوط به دوره‌ی هخامنشی که در اور پیدا شده، هشت سند در زمان کورش نوشته شده است (Mallowan, 1985: 413). فاصله‌ی آخرین سند مربوط به نبونید و نخستین سند اقتصادی مربوط به کورش فقط چهارده روز است. آن‌گونه که از صدها سند گوناگون از شهرهای بابل برمی‌آید، بهای مواد خوراکی تغییری نیافت و ثابت ماند. کورش حتی کوشید زندگی اقتصادی مردم بابل را بازسازی کرده، از راه تجارت آزاد، شکوفا سازد (Dandamaev, 1989: 55). کورش در بابل نه تنها تاراج و کشتار و تبعید و بدرفتاری را به‌شدت منع کرده بود؛ بلکه به استناد منابع، فرمان داد مناطقی چون بابل و معابد آن در برابر آشوب‌ها و ناآرامی‌های احتمالی از سوی گاردهای ویژه‌ای مورد حمایت و محافظت قرار گیرند (ارفعی، ۱۳۸۹: ۲۸؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۷۱-۷۲؛ Dandamaev, 1989: 55) و این برخلاف شیوه‌ی رفتار فاتحانی است که تا آن روزگار و حتی قرن‌ها پس از آن با مردم مغلوب داشتند و بابل

نیز پیش از آن همواره این رفتارهای غیرانسانی را به خود دیده بود (رزمجو، ۱۳۸۹: ۷۲-۷۳، ۷۹-۸۰). (Dandamaev, 1989: 55).

ب. آزادی اقوام دربند

در این باره در منشور چنین آمده است:

(سطر ۱۹) (مردوک) سروری که ... همه را از سختی و دشواری رها کنید، آنان او را به شادی ستایش کردند و نامش را ستودند ... (سطر ۲۵) برای مردم بابل ... که برخلاف خواست خدایان [یوغی بر آنان نهاده بود که شایسته‌شان نبود، (سطر ۲۶) خستگی‌هایشان را تسکین دادم (و) از بندها (؟) رهایشان کردم ... (سطر ۳۰) از [شوانه=بابل] تا شهر آشور و شوش، (سطر ۳۱) اکد، سرزمین اشنونه، زمین، شهر متورنو، در تا مرز گوتی، جایگاه‌های مقدس آن سوی دجله که از دیرباز محراب‌هایشان ویران شده بود، (سطر ۳۲) خدایانی که درون آنها ساکن بودند، به جایگاه‌هایشان بازگرداندم و (آنان را) در جایگاه ابدی خودشان نهادم. همه مردم آنان (=آنان خدایان) را گرد آوردم و به سکونت‌گاه‌هایشان بازگرداندم (رزمجو، ۱۳۸۹: ۶۵-۶۶؛ ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۸-۵۰).

در سالنامه‌ی نبونید، در این باره مطلبی نیامده است؛ ولی در منظومه‌ی نبونید اشاره‌ای به آن دیده

می‌شود:

[آنان که محراب‌هایشان را رها کرده بودند، به خانه‌هایشان بازگردانید، [خشم‌هاشان] را فرونشاند، به پندارهایشان آرامش داد، (مطابق متن) ... [آنانی که توان‌هاشان] در (حد بسیار) پایین [بود]، به زندگانی بازگرداند، ... [به باشندگان] بابل (شادمانه) دلی داده شد، [آنان همچون زندانیانی‌اند آنگاه که] (درهای) زندان‌هاشان گشوده شوند، [آزادی] بدانان که گرفتار ستم بودند [باز داده شده است]، [همه شادی می‌کنند] تا بر او چون شاه بنگرند (ارفعی، ۱۳۸۹: ۲۴-۲۵).

در گزارش ژوزفوس چنین آمده است: «[کوروش] همه زندانیان را آزادی بخشید.» (شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: ۳۴). در گزارش کوتاه منشور، به نام این مردمان آزاد شده اشاره نشده است؛ ولی از یهودیان - که یکی از این اقوام دربند بابل بودند - روایاتی در کتاب مقدسشان در دست است که

اطلاعات منشور را تأیید می‌کند. برای نمونه، در کتاب اشعیا نبی از کوروش با عنوان نجات‌دهنده- ای که امت‌ها را آزاد کرده و شهرها را آباد خواهد کرد یاد شده است:

کیست که کسی را از مشرق برانگیخت تا عدالت او را نزد پاهای وی می‌خواند (کتاب اشعیا نبی، ۴۱: ۲).

من که یهوه هستم ... تو (کوروش) را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری (همان کتاب، ۴۲: ۶-۸).

در سال اول کوروش پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود خداوند روح کوروش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت کوروش پادشاه فارس چنین می‌فرماید یهوه خدای آسمان‌ها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم پس کیست که از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد او را به اورشلیم که در یهودا است برود (کتاب عزرا، ۱: ۱-۳).

و اینانند اهل ولایت‌ها که از اسیری آن اشخاصی که نبوکدنصر پادشاه بابل به بابل به اسیری برده بود برآمدند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا و شهر خود برگشتند (کتاب عزرا، ۲: ۱ به بعد).

بابلیان و اقوام دیگری که در این کشور در بند می‌زیستند، هریک پیروزی‌های کوروش و سیاست‌های او را ناشی از اراده‌ی خدای خود می‌دانستند؛ چنان‌که بابلیان آن را ناشی از خواست و یاری مردوک می‌دانستند، کاهنان شهر اور اعلام کردند که خدای آنان همه‌ی کشورها را به دست کوروش سپرد، کاهنان پرستشگاه سین ادعا کردند که خدای ماه زمین پیروزی‌های کوروش را فراهم آورده است و یهودیان آن را ناشی از خواست و یاری یهوه دانستند (Boyce, 1982: 64). از اقوام دیگری که در منشور اشاره شده که آزاد شدند (مردمانی از آشور، شوش، اکد، اشنونه، زمبن، متورنو، در تا مرز گوتی، جایگاه‌های مقدس آن سوی دجله)، نوشته‌هایی به دست نیامده است. در اینجا نیز می‌بینیم که برپایه‌ی این مدارک، کوروش برخلاف فرمان‌روایان و فاتحان پیش (و پس) از خود، نه تنها دست به کشتار و تبعید مردم شکست‌خورده نمی‌زند؛ بلکه اسیران را به

سرزمین‌های مادری‌شان بازگرداند (رزمجو، ۱۳۸۹: ۷۲؛ Dandamaev, 1989: 54; Cameron, 1955: 84-85).

پ. آزادی دینی ملل امپراتوری

در این منابع، اشارات پراکنده به ستایش پیروان دین‌های گوناگون از کورش به‌خوبی نشان‌دهنده‌ی سیاستی است که کورش نسبت به ملل و باورهای آن‌ها در پیش گرفته بوده است. همچنین، آنچه در منابع درباره‌ی نگرهبانی از معابد آمده و آنچه درباره‌ی بازسازی معابد گفته شده است، همین سیاست را نشان می‌دهد؛ ولی به‌طور خاص، آنچه در منشور در این باره آمده، بازگرداندن نمادهای دینی پیروان هر یک از این دین‌ها به پرستشگاه‌های اصلی آن‌هاست که در زمان نبونید یا پیش از آن از شوش و شهرهای میان‌رودان به بابل یا مکان‌های دیگر برده شده بود (Dandamaev, 1989: 55). در این زمینه در منشور چنین آمده است:

(سطر ۳۰) از [شوانه=بابل] تا شهر آشور و شوش، (سطر ۳۱) اکد، سرزمین ایشوننه، زمین، شهر متورنو، در تا مرز گوتی، جا [یگاه‌های مقدس آن سو]ی دجله که از دیرباز محراب‌هایشان ویران شده بود، (سطر ۳۲) خدایانی که درون آن‌ها ساکن بودن، به جایگاه‌هایشان بازگرداندم و (آنان را) در جایگاه ابدی خودشان نهادم. همه‌ی مردمان آنان (=آن خدایان) را گرد آوردم و به سکونت‌گاه‌هایشان بازگرداندم و (سطر ۳۳) خدایان سومر و اکد را که نبونید-در میان خشم سرور خدایان- به شوانه (=بابل) آورده بود، به فرمان مردوک، سرور بزرگ، به سلامت (سطر ۳۴) به جایگاه‌هایشان بازگرداندم، جایگاهی که دلشادشان می‌سازد (رزمجو، ۱۳۸۹: ۶۶؛ ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۹-۵۰).

در این زمینه در منظومه‌ی نبونید آمده است:

(کورش) [بخور] در بخوردان [بنهاد]، افزایش دادن پی در پی نذرها از بهر خدایان را فرمان داد، [هماره] خدایان را [بستود]، رویش را [در برابر خدایان] بر خاک بنهاد ... [تندیس خدایان (سرزمین) با] بابل، نرینه و مادینه را، به جایگاه‌هایشان بازگردانید، [... آنان که محر] اب-هایشان را رها کرده بودند، به خانه‌هایشان بازگردانید (ارفعی، ۱۳۸۹: ۲۴).

در عهد عتیق درباره‌ی این موضوع چنین آمده است:

در سال اول کورش ... فرمان داد ... ظروف طلا و نقره‌ی خانه‌ی خدا را که نبوکدنصر آن‌ها را از هیکل اورشلیم گرفته به بابل آورده بود پس دهند و آن‌ها را به جای خود در هیکل اورشلیم باز برند و آن‌ها را در خانه‌ی خدا بگذرند (کتاب عزرا، ۶: ۳-۵).

منابع دیگر، استقرار مجدد وضع پیشین دینی و جریان عادی امور دینی را تأیید می‌کنند. در سالنامه‌ی نبونید آمده است که «گوتیان سپر(دار) درون (پرستشگاه) اسگیل جای گزیدند (اما هیچ‌یک در (اسگیل و ساختمان‌های دابسته بدان) جنگ‌افزار حمل نمی‌کردند. زمان درست (برای اجرای مراسم) از دست نرفت.» (ارفعی، ۱۳۸۹: ۴). همچنین، استوانه‌ی آسیب‌دیده‌ای که در کاوش‌های اور به دست آمده، استقرار وضع مذهبی را تأیید می‌کند (Oppenheim, 1985: 551).

این اشارات گویای این است که کورش و سپاهیان او برخلاف فاتحان پیشین - که پرستشگاه‌های سرزمین دیگر را ویران و تاراج می‌کردند و نمادهای مقدس آن‌ها را به کشور خود می‌بردند - پرستشگاه‌های آسیب‌دیده را بازسازی کرده و خدایان آن‌ها را به جایگاه‌هایشان بازگردانده‌اند. این نکته از آن رو مهم است که می‌دانیم کورش به باورهای ایرانی مزدپرستی اعتقاد داشته که متفاوت با دین و باورهای ملل مغلوب بوده است. با این همه، باورهای خود را به آن مردمان تحمیل نکرده است. گفته شده که این روح آزاداندیشی کورش می‌بایست از آموزه‌های زردشت سرچشمه گرفته باشد (Mallowan, 1985: 415-416).

ت. ابقای مقامات و سنن محلی

در این باره در منشور به طور خلاصه چنین آمده است:

(سطر ۲۸) همه‌ی شاهانی که بر تخت نشسته‌اند، (سطر ۳۰) از هر گوشه‌ی (جهان)، از دریای بالا تا دریای پایین، آنانی که در سرزمین‌های دور دست می‌زیند، (و) همه‌ی شاهان سرزمین‌های دور که در چادرها زندگی می‌کنند، همه‌ی آنان، باج سنگینشان را به شوانه (بابل) آوردند و بر پاهایم بوسه زدند (رزمجو، ۱۳۸۹: ۱۳۸۹، ۶۶؛ ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۹).

کورش افزون‌بر حفظ باورهای دینی بابلیان و آیین‌های آنان، سنت‌های محلی و ساختارهای سیاسی بابل را نیز دگرگون نکرد. همین منشور که به زبان بابلی و به دست کاتبان بابلی به نگارش

درآمد، خود گویای این نکته است. شهر بابل به صورت پایتخت باقی ماند و کورش مانند شاهان پیشین بابلی و مطابق سنت‌های آنان رفتار کرد. از این رو، فرمان‌روایی او بر بابل، سلطنت یک بیگانه تلقین نشد و بابلیان کورش و شاهان هخامنشی پس از او راهمچون پادشاهان خود پذیرفتند و آنان را با عنوان «شاه بابل» خطاب کردند؛ در صورتی که این عنوان را برای اسکندر به کار نبردند (رمزجو، ۱۳۸۹: ۷۲؛ نیز ن.ک: ارفعی، ۱۳۸۹: ۲۸؛ Dandamaev, 1989: 55; Dandamayev, 1992: 1; Dandamaev&Lukonin, 1989: 90). اشاره به کمبوجیه پسر کورش (سطر ۱۷ و ۳۵) گویای آن است که کمبوجیه در آن زمان همراه کورش در بابل بوده است. منابع دیگر (سالنامه‌ی نبونید، ن.ک: ارفعی، ۱۳۸۹: ۱۷) و تحقیقات جدید (Oppenheim, 1958: 56-57; Dandamaev, 1989: 531, 549) نشان می‌دهند کمبوجیه از سوی کورش حدود نه ماه نایب‌السلطنه‌ی بابل بوده است و این انتخاب در مراسم مذهبی سال نوی بابلی و مطابق سنن آن انجام گرفت. غیر از بابل ظاهراً تنها کیلیکیه چنین جایگاه ویژه‌ای در میان ساتراپ‌های غربی شاهنشاهی داشته است (Oppenheim, 1985: 531, N. 4). مقامات عالی در بابل مانند فرمانداران و داوران و همچنین دیگر مقامات محلی در رده‌های پایین دولت در سمت‌های خود باقی ماندند (Dandamaev, 1989: 55). ژوزفوس می‌نویسد: «[کورش] گئوبرو را فرمانروای بین‌النهرین کرد و فرمودش تا کارگزاران بابلی را در مقام و کارهای خود نگه دارد و بومیان شایسته و دانا را در سازمان‌های شاهنشاهی به کار گیرد (شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: ۳۳-۳۴).

ث. نوسازی بناهای بابل

در این زمینه در منشور چنین آمده است:

(سطر ۳۸) [من کورش] در پی استوار کردن باروی دیوار ایمگور-انلیل، دیوار بزرگ بابل برآمدم (سطر ۳۹) ... دیواری از آجر پخته، بر کناره‌ی خندقی که شاه پیشین ساخته بود، ولی ساختنش را به پایان [نبرده بود] ... کار آن را [من ... به پایان بردم] (سطر ۴۰) ... که [شهر را از بیرون در بر نگرفته بود]، که هیچ شاهی پیش از من (با) کارگران به بیگاری [گرفته‌شده‌ی سرزمینش در] شوانه (=بابل) نساخته بود (سطر ۴۱) ... (آن را) [با قیر] و آجر پخته از نو برپا کردم و [ساختش را به پایان بردم] (سطر ۴۲) ... [دروازه‌های بزرگ از چوب سدر] با روکش

مفرغین، من همه‌ی آن درها را با آستانه[ها و قطعات مسی] کار گذاردم (سطر ۴۳) ... [مکتبه‌ای از] آشوربانیپال، شاهی پیش از من، [روی آن] نوشته شده بود، [درون آن دیدم]» (رزمجو، ۱۳۸۹: ۶۶-۶۷؛ ارفعی، ۱۳۸۹: ۵۱).

در منظومه‌ی نبونید اشاره‌ای به این شرح دیده می‌شود: «[او (کورش) خود کج بیل، بیل و سبد حمل خاک [برگرفت] و ساختن دیوار بابل را آغاز کرد.» (ارفعی، ۱۳۸۹: ۲۴). آجزنوشته‌هایی با نام کورش از شهرهایی مانند اور و اوروک به دست آمده است که نشان می‌دهند به دستور کورش بناهایی درون آن شهرها ساخته شده است. در این میان، سه کتیبه‌ی آجری شناخته شده‌اند که دوتا از اوروک^۱ و یکی از او^۲ به دست آمده‌اند و هر سه نام کورش را بر خود دارند. طولانی‌ترین این متون متعلق به اور است و به دوباره ساختن معبد ماه در اور اشاره می‌کند (رزمجو، ۱۳۸۹: ۷۶؛ Brosius, 2000: 12; Oppenheim, 1985: 536, 553). این مدارک نشان می‌دهند کورش برخلاف فاتحان گذشته که پرستشگاه‌های سرزمین‌های دیگر را تاراج و ویران می‌کردند و نمادهای دینی آن‌ها را به سرزمین خود می‌بردند، پرستشگاه‌های آسیب‌دیده را بازسازی کرده است. در این میان، به‌ویژه پرستشگاه‌های ویران‌شده‌ی بابل، ایلام و آشور بازسازی شدند. همچنین، کورش فرمان داد تا معبد اورشلیم را که مدت‌ها پیش به وسیله‌ی نبوکدنصر دوم ویران شده بود، بازسازی کند. در این باره در کتاب عزرا (۶: ۳-۵) چنین آمده است:

در سال اول کورش پادشاه، همین کورش پادشاه درباره‌ی خانه‌ی خدا در اورشلیم فرمان داد که آن خانه‌ای که قربانی‌ها را در آن می‌گذارند بنا شود و بنیادش تعمیر گردد و بلندیش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد با سه صف سنگ‌های بزرگ و یک صف چوب نو و خرجش از خانه‌ی پادشاه داده شود.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد، پیداست که منشور دربردارنده‌ی آگاهی‌های ارزنده‌ی بسیاری از آغاز تاریخ ایران در دوره‌ی هخامنشی است. پاره‌ای از این دانسته‌ها در منشور بی‌همتاست و شمار دیگری را

مدارکی از روزگار کورش به بعد - گاه با افزوده‌هایی - گواهی می‌کنند. ارزنده‌ترین گزارش‌ها، سرگذشت کورش و تسخیر بابل به دست اوست که با روندی تاریخی بیان شده است.^۱ از آنجا که کورش دوم بزرگ‌ترین پادشاه دودمان هخامنشی و تسخیر بابل بزرگ‌ترین رویداد تاریخ هخامنشی است، جایگاه منشور که این هر دو را دربردارد، بیشتر آشکار می‌شود. با ورود صلح‌آمیز کورش به بابل، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهر جهان در آن روزگار در یک کشور باستانی (Boyce, 1982: 50; Eilers, 1983: 481; Dandamaev, 1989: 45) دراز در خاور نزدیک کهن به‌پایان رسید و دوران نوینی با پیوستگی فلات ایران و جلگه‌ی میان‌رودان آغاز شد که هزاران سال دوام یافت (Frye, 1976: 89؛ درباره‌ی اهمیت بابل در شاهنشاهی هخامنشی ن.ک: Eilers, 1983: 481-482; Oppenheim, 1985: 530-531). با این پیوستگی، راه داد و ستد فرهنگی میان تمدن شفاهی ایرانیان و تمدن مکتوب سامیان به یکدیگر گشوده شد یا گسترش یافت که پیامد آن به‌ویژه پذیرش نوشتار از مردمان میان‌رودان بود که منشور نخستین و مهم‌ترین نماد آن است؛ نمادی که خود آغازگر نوشته‌های تاریخی بعدی ایرانیان شد (درباره‌ی پیشینه‌ی آشنایی ایرانیان با نوشتار ن.ک: Camaron, 1955: 79-82; Nylander, 168-169, N. 54). همواره گفته شده است که با فتح بابل دولت هخامنشی به «امپراتوری جهانی» تبدیل شد (برای نمونه ن.ک: رزمجو، ۱۳۸۹: ۱۵؛ Eilers, 1983: 482). منشور کورش نخستین و مهم‌ترین سند است که به ما می‌گوید چگونه بابل تسخیر شد و با این کار، چگونه نخستین امپراتوری جهانی در تاریخ، و بزرگ‌ترین امپراتوری تاریخ در جهان تا آن روز متولد شد.

منابع

- ارفعی، عبدالمجید. (۱۳۸۹ / ۲۰۱۰). **فرمان کوروش بزرگ**. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. *رتال جامع علوم انسانی*

۱. اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری به مرور زمان و به‌آهستگی پدید آمده است و در آغاز، بسیاری از اسناد و مدارک نوشتاری کم و بیش دارای دیدگاهی تاریخ‌نگارانه بوده یا بخش‌هایی با این ویژگی داشته‌اند و منشور کورش نامی‌ترین نمونه‌ی آن است.

- رزمجو، شاهرخ. (۱۳۸۹ / ۲۰۱۰). *استوانه‌ی کورش بزرگ*. تهران: نشر فرزاد روز.
- شاپور شهبازی، علیرضا. (۱۳۴۹ / ۱۹۷۰). *کورش بزرگ*. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- *کتاب مقدس: عهد عتیق و عهد جدید*. (۱۹۰۴). لندن: انجمن پخش کتب مقدسه.
- Bickerman, E.J. (1946). "The Edict of Cyrus in Ezra 1". *Journal of Biblical Literature*. 65. Pp. 249-275.
- Boyce, M. (1982). *A History of Zoroastrianism*. Vol. 2. *Under the Achaemenians*. Leiden/Köln, E.J. Brill.
- Brosius, M. (2000). *The Persian Empire from Cyrus II to Artaxerxes I*. London: London Association of Classical Teachers.
- Cameron, G.G. (1955). "Ancient Persia" in R.C. Dentan (Ed.). *The Idea of History in the Ancient Near East*. London: Geoffrey Cumberlege, Oxford University Press. Pp. 79-97.
- Dandamaev, M.A. (1989). *A Political History of the Achaemenid Empire*. Tr. W.J. Vogelsang. Leiden: E.J. Brill.
- Dandamayev, M.A. (1992). *Iranians in Achaemenid Babylonia*. Costa Mesa, California and New York: Mazda Publishers.
- _____ (1993). "The Cyrus Cylinder" in E. Yarshater (Ed.). *Encyclopaedia Iranica*. Vol. 6. Costa Mesa, California: Mazda Publishers. Pp. 521-522.
- Dandamaev, M.A. and V. Lukonin. (1989). *The Cultural and Social Institutions of Ancient Iran*. Eng. Ed. Ph.L. Kohl. Cambridge: Cambridge University Press. repr. 2004.
- Eilers, W. (1971) "Der Keilschrift der Kyros-Zylinder" in W. Eilers (Ed.). *Festgabe Deutscher Iranisten*. Stuttgart, Hochwacht Druck. Pp. 156-168 (French tr. Acta Iranica 2, pp. 25-34).
- Eilers, W. (1983). "Iran and Mesopotamia". *The Cambridge History of Iran*. Vol. 3.1. Cambridge: Cambridge University Press. Pp. 481-504.
- Frye, R.N. (1976). *The Heritage of Persia*. London: Cardinal.
- Hansman, J. (1972). "Elamites, Achaemenians and Anshan". *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies*. 10. Pp. 101-125.

- Harmatta, J. (1971). "The Literary Patterns of the Babylonian Edict of Cyrus". *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungarica*. 19. Pp. 217-229 (French Tr. *Acta Iranica* 1, pp. 29-44).
- Herodotus. (1922). [*Histories*]. Tr. A.D. Godley. Vol. 3. London and Cambridge, Mass.: William Heinemann Ltd and Harvard University Press. repr. 1957.
- _____ (1926). [*Histories*]. Tr. A.D. Godley. Vol. 1. London and Cambridge, Mass.: William Heinemann Ltd and Harvard University Press. repr. 1960.
- Herzfeld, E. (1969). *The Persian Empire. Studies in Geography and Ethnography of Ancient Near East*. Ed. G. Walser, Wiesbaden, Franz Steiner Verlag.
- Kent, R.G. (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. 2nd Ed. New Haven, Conn.: American Oriental Society.
- Kuhrt, A. (1983). "The Cyrus Cylinder and Achaemenid Imperial Policy". *Journal of the Study of the Old Testament*. 25. Pp. 83-97.
- _____ (2007). *The Persian Empire. A Corpus of Sources from the Achaemenid Period*. London and New York: Routledge; repr. 2010.
- Lecoq, P. (1997). *Les inscriptions de la Perse achéménide, traduit de vieux perse, de l'élamite, du babylonien et de l'araméen*. Paris: Gallimard.
- Mallowan, M. (1985). "Cyrus the Great (558-529 B.C.)". *The Cambridge History of Iran*. Vol. 2. Cambridge: Cambridge University Press. Pp. 392-419.
- Nylander, C. (1967). "Who Wrote the Inscriptions of Pasargade?". *Orientalia Suecana* 16. Pp. 135- 180.
- Oppenheim, A.L. (1955). "Babylonian and Assyrian Historical Texts" in J.B. Pritchard (Ed.). *Ancient Near Eastern Texts*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press. Pp. 265-317.
- _____ (1985). "The Babylonian Evidence of Achaemenid Rule in Mesopotamia". *The Cambridge History of Iran*. Vol. 2. Cambridge: Cambridge University Press. Pp. 529-587.

- Stronach, D. (1974). "Achaemenid Village I at Susa and the Persian Migration to Pars". *Iraq* 36. Pp. 239-248.
- Sumner, W. (1974). "Excavations at Tall-i Malyan, 1971-1972". *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies*. 12. Pp. 155-180.
- Weidner, E.F. (1931-32). "Die älteste Nachricht über das persische Königs- haus. Kyros I. ein Zeitgenosse A urbanis". *Archiv für Orientalforschung*. 7. Pp. 1-7.
- Wiesehöfer, J. (2006). *Ancient Persia, from 550 BC to 650 AD*. Tr. A. Azodi. London and New York: I.B. Tauris.

